**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

عيد سعيد ولايت را تبريك عرض می‌کنیم. ان‎شاء‎الله كه به معناي واقعي كلمه بر همه‎ی ما مبارك باشد.

**اگر به مفاتيح مراجعه بفرماييد ترجمه‎ی بعضي از روايات را در فضيلت عيد غدير ذكر فرموده‌اند. روزه‌اش بسيار سفارش شده، به‌خصوص اگر كساني روزه‎ی واجب دارند روز خوبي است، و روزها هم كوتاه است، روزه‌ای است كه كفاره‎ی شصت سال گناه است.** شايد يكي از جهاتي كه ثوابش زياد است همين است كه آدم نگاه می‌کند كه ديگران می‌خورند و او نمی‌خورد.

 يك چيزي خدمت سادات بزرگوار عرض كنم! مشهور است كه اين عيد، عيدِ سادات است و خب درست هم همين است؛ زيرا الآن سادات ما از جهت نَسَبْ تقریباً همه به آقا امیرالمؤمنین برمی‌گردند. يك درد دلي هست نزديك عيد غدير خدمت شما عرض كنم! ببينيد در مورد عيد غدير كه مربوط به خودِ سادات بزرگوار است، در مفاتيح واردشده كه فضیلتش از اعياد ديگر هم بيشتر است. روز عيد غدير و عيد الله الأکبر و عيد آل محمد علیهم‌السلام و عظیم‌ترین اعياد است. يك شبهه‌ای است می‌خواهم در اين جا مطرح كنم دوستان به آن پاسخ دهند! این شبهه هم به خودِ اهل‌بیت است و هم به نسل‎شان تا الآن! ببينيد در مورد تمام روزهای سال چه عيد و چه عزا همين يك روز را گفته‌اند براي سادات باشد؛ قاعده‎ی عيد هم اين است كه عيدي بدهند، نوشته است روزه‌اش كفاره‎ی شصت سال گناه است و در خبري است كه برابر است با روزه‎ی عُمرِِ دنيا و معادل است با صد حج و صد عمره. يعني يك روز قرار بود سادات خرج كنند، اين روز را هم به ما گفته‌اند روزه بگیرید! درحالی‌که در همه‎ی طول سال كه خرجش گردنِ ماست، روزه‎ی عيد فطر را حرام كرديد، روزه‎ی عيد قربان را حرام كرديد، عاشورا را مكروه كرديد. يك روز كه بر عهده‎ی خودشان است ديگر می‌رفت كه واجب شود!

ان‌شاءالله كه حقیقتاً مبارك باشد. خب **از جمله، زيارت امین‌الله واردشده كه زيارت كوتاهي هست و مضامين بسيار بلندي دارد؛** اين‎كه می‌گوییم مضامين بلندي دارد چون بزرگان گفته‌اند و ما هم این‌طور تكرار می‌کنیم. كه **ان‌شاءالله اگر خدا توفيق دهد و فردا موفق شويم، خيلي خوب است.**

**دو ركعت نماز هم هست كه نمی‌خواهم بگويم اين را دنبال كنيد ولي يك دعايي بعد از آن آمده است كه در فرازهاي پاياني آن، این‌طور وارد شده است: «اللّهُمَّ فَتَمِّم لَنا ذلِكَ وَلاتَسلُبناهُ وَاجعَلهُ مُستَقَرّاً ثابِتاً عِندَنا وَلاتَجعَلهُ مُستَعاراًً وَأَحيِنا ما أَحيَيتَنا عَلَيهِ وَأَمِتنا إِذَا أَمَتَّنا عَلَيهِ»، «آلُ مُحَمَّدٍ أَئِمَّتُنا.» خاندان محمد، امامان و پيشوايان ما هستند.** حالا چون بناي ما بر اين بوده كه اين بحث‌ها را يك مقدار فطري دنبال بكنيم، **ببينيد سرشت انسان به يك معنا «سرپرست‎جو» است. يعني شما هر انساني را به هر محيطي وارد بكنيد، از این‌که آن محيطْ بی‌سرپرست و بی‌حساب‌وکتاب باشد در رنج می‌اُفتد و اين مطلبْ براي او سخت است؛** لذا شما يك جايي كه می‌روید و در هم و بر هم است می‌گویید اين جا رئيس ندارد؟ مدير و مسئول ندارد؟ اگر به يك خانه برويد كه بی‌نظم است، می‌گویید اینجا پدر ندارد؟ مادر ندارد؟ در حوزه‎ی شريف هم كه می‌آیید، اگر برنامه‌ها يك مقدار جابه‌جا شود همين است ديگر!

اين مطلبِ فطريِ خيلي روشني است؛ لذا **يك وقت ما بحث را این‌طور دنبال می‌کنیم كه می‌گوییم امامت را اثبات كنيد، اثبات كنيد نبوت و رسالت را، اثبات كنيد ولايت را؛** خب اين، از حيث علمي مشكلي ندارد، از اين حيث بايد اين كار را بكنيم و بزرگان ما هم دارند اين كار را می‌کنند، **ولي يك وقت هست از لحاظ فطري كه نگاه می‌کنید عكسِ آن نياز به اثبات دارد. يعني اگر نبوت و ولايت و رسالتي نباشد من مشکل دارم و من مشكل پيدا می‌کنم؛ كه اگر این‌طور نگاه كنيم، اگر احتمالِ ولايت و رسالت را هم در يك جايي بدهيم خيلي غنيمت است، تا چه برسد به اثبات آن؛** يعني در واقع از اين سمت به‌طرف آن می‌دوند. مثل اين‎كه ما براي خوردن كه نمی‌آییم چيزي را اثبات بكنيم و بگوييم بيا اثبات بكن تا من بخورم. (بله، در خصوص يك مواردی اين امر ممكن است)

**لذا ما شيعيان اين بركت بزرگ را داريم كه هميشه يك كسي را بالاي سر خودمان باور داريم. باور داريم يك سرپرستي داريم، باور داريم آقايي داريم، باور داريم يك كسي بالاي سَرِ ماست، باور داريم يك كسي حواسش به ما هست، باور داريم يك كسي هميشه ما را می‌بیند.** ممكن است در حين كارهاي خلاف بگوييم ای‌دادبیداد می‌بینند، ولي [این باور]، نسبت به اصل جريان بَشَري، خيلي آرامش می‌آورَد؛ چه در مسائل شخصي، چه در مسائل اجتماعي، چه در مسائل خانوادگي، چه در مسائل سياسي و بلكه مسائل عامّ بشري. اين كه انسان باور داشته باشد يك كسي بالاي سرش هست، حالا به‌خصوص اگر از جنس خودش باشد، يعني يك انساني باشد در ميان خودش باشد. **و نبودِ آن خيلي رنج بزرگي است؛ اين رنج را من و شما هیچ‌وقت نمی‌فهمیم چون هیچ‌وقت نکشیده‌ایم. از آن موقعي كه خدا ما را آفريد ما را در دامن پدر و مادري آفريد كه اين چیزها را باور داشتند و ما را این‌طور بار آوردند.** بعضي از اين كساني كه مسلمان و شيعه شدند را خوب است دوستان به اینجا دعوت كنند، آن‌ها گزارش دهند كه در آن دورانِ كفرشان چه چيزي بر آن‌ها می‌گذشته است و وقتي به ولايت اهل‌بیت رسيدند چقدر اوضاعشان عوض شده است.

ما واقعاً در آب هستيم به يك معنا، گويا داريم آب را فراموش می‌کنیم؛ لذا اینجا عرض می‌کنیم «آلُ مُحَمَّدٍ أئِمَّتُنا» این‌ها پيشوايان ما هستند. **ببينيد خودِ اين مطلب كه این‌ها پيشوايان ما هستند خيلي ارزشمند است. حالا این‎که ما تبعيت می‌کنیم يا نمی‌کنیم، بحث ديگري است.** اين‎كه انسان پيشوايي داشته باشد. به‌خصوص با اين ویژگی‌هایی كه ما برای اين بزرگواران قائل هستيم، كه علم‎شان نامحدود است، صفات‎شان نامحدود است، عصمت دارند و ... اين پيشواي ماست.

**ما سوار يك ماشين كه می‌شویم، اين راننده كه پشت فرمان نشسته، به‎يك‎معنا پيشواي اين جماعت است، واقعاً اوست كه همه‌چیز را بالا و پايين می‌کند؛** يعني او كه روي صندلي نشسته و می‌خواهد يك استراحتي بكند و چرتي بزند، این‎که او خيالش راحت باشد، راحت بگيرد و بخوابد، آیا به او برمی‌گردد يا برنمی‌گردد؟ برمی‌گردد.

الآن در عالَمِ سياست ما آمريكا و اسرائيل را بيشتر تهديد می‌کنیم يا آن‌ها بيشتر ما را تهديد می‌کنند؟ امّا آیا بر حَسَبِ ظاهر ما زورمان به آن‌ها می‌رسد يا آن‌ها زورشان به ما؟ ما موشک‌هایمان به آن‌ها می‌رسد يا آن‌ها موشک‌هایشان به ما؟ دستگاه‌های جاسوسي ما گسترده‌تر است و نفوذ بيشتري دارد يا دستگاه‌های جاسوسي آن‌ها؟ ما در خودمان بيشتر مشکل‌داریم يا آن‌ها در خودشان بيشتر مشکل‌ دارند؟ ما براي آن‌ها بهانه درست می‌کنیم يا آن‌ها براي ما بهانه درست می‌کنند؟ ببينید همه‌چیز بر حسب ظاهر به نفع آن‌هاست ولي وجداناً کدام يك راحت‌تر می‌خوابیم؟ ما راحت‌تر می‌خوابیم. آن قدر هم برخي اوقات راحت می‌گیریم می‌خوابیم كه مقام معظّم رهبري هم مرتب می‌فرماید «مَن نامَ لَم يُنَم عَنه»! دلیلش چيست كه ما راحت می‌خوابیم؟ مثل كسي هستيم كه در اتوبوس می‌خوابد. می‌دانیم راه هست، جاده هست، خطر هست، پرتگاه هست، گرفتاري هست، ولي يك راننده‌ای را باور داريم كه می‌گوییم ما اگر بخوابيم او نمی‌خوابد؛ ما اگر چرت بزنيم او چرت نمی‌زند؛ حالا ممكن است در يك مواردي ما نبايد بخوابیم، مثلاً به ما گفته‌اند آب به كاروان بدهيد. ولي اين يك حقيقتي است: «آلُ مُحَمَّدٍ أئِمَّتُنا» این‌ها پيشوايان ما هستند.

**باور ما اين است كه همين ايّام و همين روزها و شب‌ها، در اين كره‎ی زمين و در ميان اين بشر، بزرگواري هست كه همه‎ی اُمورِ عالَم را در نظر دارد و می‌چرخاند و اداره می‌کند و می‌داند؛ آن كساني كه اين باور را دارند در همه‎ی اين آشفتگی‌ها در وقت خواب هم راحت می‌خوابند. اين تهديدها هم به اين زودي تنِ ما را به لرزه در نمی‌آورَد؛** البته اين، به‌مراتبِ همين پيوند، بستگي دارد؛ هر كسي به‌تناسب خودش. اين، در امور جزئي هم هست؛ يعني من فرزندم را به مدرسه می‌فرستم، صبح می‌رود و شش-هفت ساعت ديگر برمی‌گردد. اگر راهنمايي باشد، اگر دبيرستاني باشد بيشتر و اگر دانشگاهي باشد گاهي روزها و هفته‌ها؛ اگر من باشم و او، الآن اين بچّه به‎كُل از دست من خارج است؛ و اين‎كه اين بچّه كه حالا ثمره و ميوه‎ی زندگي من هست به‎كُل از دست من خارج‌شده، فقط آن بارِ روانی‌اش براي من چقدر است؟ همه‎ی ابعاد ديگر زندگي من را هم ممكن است مختل بكند. ولی آن كسي كه همه‎ی باورش اين باشد كه بالا سر من و او و همه‎ی دانشگاه و همه، كسي ديگر است. بچه‎ی من از زير اين انگشتِ آقا رفته زير آن انگشت آقا. از زير اين درختِ او رفته زير آن درخت او.

**اين خيلي فرق می‌کند، براي همين زندگي دنیایمان خيلي فرق می‌کند، كاري به آخرت هم ندارم؛ برخي جاها هم بنده گفته‌ام كه اگر اين اعتقاداتي كه شيعه دارد، خرافات هم باشد، خرافات خوبي است؛ چون می‌شود خوب با آن زندگي كرد. يك وقت آدم يك خرافاتي دارد كه نمی‌شود با آن زندگي كرد.** مثل اين كه بر فرض شما به يك چيزي مانند غول اعتقاد داشته باشيد؛ خب، با اين باور نمی‌شود شب خوابيد. چراغ‌ها را كه خاموش می‌کنی اين غول كه در عالَمِ خيال، باور داری، نمی‌گذارد بخوابي. يا برخي از خرافاتي كه در باب عالَمِ أجنّه و ... است. ولي چيزي كه شيعه می‌گوید اگر هم اثبات نشود، می‌توان با آن خوب زندگي كرد. يعني آن كسي كه این‌ها را پذيرفته همين زندگانی‌اش خيلي بهتر می‌شود.

**اگر چه، خودِ همين نشانه‎ی «حقانيت» است. يعني شما يك كليدي را می‌زنید و يك لامپي روشن می‌شود، اين‎كه آن لامپ روشن شد معلوم است بين اين كليد و آن لامپ، پيوند واقعي هست. اين‎كه بنده اين باور را با خودم دارم، و از رهگذر اين باور می‌بینم زندگي به جوشش درمی‌آید، اين مثل اين است كه آبي به سَرِ زمين بياوري، خب در اين موقع كه می‌بینی گياه می‌جوشد، خودِ اين، هيچ اثباتي هم كه نشود، اين واقعيت دارد حقانيتِ خودش را نشان می‌دهد. كما اينكه از آن طرف اعتقاداتي كه می‌گوییم باطل است را در نظر بگيريد؛ هر وقت آن‌ها را به متن زندگي بياوريم، زندگي را به هم می‌ریزند.** قبلاً هم گفته‌ایم، شما فرض كنيد نعوذبالله يك كسي بگويد آفريدگاري نيست، خب اصلاً از اين، زندگي بيرون می‌آید؟ اين چه بركتي براي زندگي دارد، جز اين‎كه كشتار از آن بيرون بیايد؟ وقتي بگويم آفريدگاري نيست و كسي بالاي اين دنيا نيست اولين اثرش اين است كه من کلاً خودم را آزاد می‌بینم. هر كاري هم بخواهم بكنم دیگر کسی يقه‎ی مرا نمی‌گیرد. [از این اعتقاد] زندگي درنمی‌آید. در مقابل بگوييد آفريدگاري هست، همين كه گفتيد هست، می‌گویید پس در ذره‌ذره‎ی عالَم هم حسابي هست، می‌شود زندگي.

**«فَبِهِم نَأتَمُّ» ما این‌ها را امام می‌بینیم و وقتي كه امام می‌بینیم پس به این‌ها اقتدا می‌کنیم. این‌ها را پيشوا می‌گیریم و خودمان را پيرو این‌ها می‌کنیم. «و إيّاهُمْ نُوالي» ولايت آن‌ها را می‌پذیریم، خودمان را به آن‌ها پيوند می‌دهیم. آن‌ها را سرپرست می‌گیریم. منتها نه سرپرستي كه به‌زور به گردن ما اُفتاده‌اند.** سرپرستاني كه ما باور داريم، در عالَمِ آفرينش سرپرست‎اند. باور داریم يعنی آن‌ها را شناخته‌ایم و با آن شناختي كه پیداکرده‌ایم و ویژگی‌هایی كه دارند، دیده‌ایم كه شايسته‎ی پيشوايي هستند. براي اين كه ما را ببرند و برسانند به‌جایی كه خودشان رسیده‌اند و كمالاتي كه خودشان دارند. **زور نيست، از درون می‌جوشند و کاملاً هماهنگ با اختيار و انتخاب انسان است.** نأتمّ، نوالي، نه اين كه ما را به پذيرش پيشوايي آن‌ها مجبور می‌کنند، نه.

**اين ولايت هم كه گفته می‌شود** -كه حالا يك مشكلي كه ما هميشه در ترجمه‎ی كلمات عربي داريم- **تقریباً به معناي سرپرستي است، اما پيوند و سرپرستی‌ای كه از درون انسان می‌جوشد، از دو طرف.** يعني او ساخته‌شده براي اين. لذا با همه‎ی عشق و محبت و باورش در غم و غصه‎ی ديگران هست؛ و ديگران هم او را این‌طور شناخته‌اند؛ لذا این‌ها پيوند خورده‌اند و يك نوع يگانگي بين آن‌ها ايجاد شده است. يك این‌چنین حقيقتي ولايت می‌شود كه البته از ولايت ممكن است سلطنت هم بجوشد، يعني حكومت ظاهري را هم به‌دست بگيرند. امرونهی هم بجوشد، این‌ها از اين می‌جوشد، نه اين كه ولايت به معناي سلطنت يا حكومت باشد، حكومت هم یک شأنی از شئون ولايت است.

**«وَ عَدُوَّهُم عَدُوَّ اللّهِ نُعادي» ما با دشمنان این‌ها، كه دشمنان خدا هستند، دشمني می‌کنیم.** غير از اين ديگر می‌شود؟ خب اگر آن‌ها، آن هستند، دیگر کسی كه مقابلِ این‌هاست، می‌شود دشمن خدا؛ و من ديگر نمی‌توانم با دشمنِ این‌ها دشمن نباشم. چون این‌ها پيشواي من هستند و من به‌عنوان پيشوا پذیرفته‌ام؛ این‌ها را از جانب آفريدگارم به سرپرستي پذیرفته‌ام. اما كسي كه با این‌ها نسازد، باخدا نساخته است. كسي كه باخدا نساخته، بنده می‌توانم با او بسازم؟ معلوم است نمی‌شود ساخت؛ و دشمن این‌ها می‌شود دشمن ما، چون دشمن این‌ها دشمن بشريت و دشمن خير و خوبي و سعادت است، دشمن پاكي و روشنايي است. ديگر نمی‌شود با دشمن این‌ها دشمني نكرد.

**«فَاجعَلنا مَعَهُم فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ» پس ما را با این‌ها قرار بده در دنيا و در آخرت. «وَ مِنَ المُقَرَّبين» و ما را از مقرّبين قرار بده. ما اگر در دنيا با این‌ها باشيم، دنيا را می‌گذرانیم و آخرت را هم می‌گذرانیم و می‌رویم در مقام قُرب الهي. پاسخِ برخي از بزرگواران هم هست.** (نه این‎که خدای‌نکرده چيزي باشد، می‌خواهند نفي بكنند كه انسان می‌تواند پا به‌پای اهل‌بیت پيش برود) اين بيانات، اين را رد می‌کند. **هر پيشوايي در قد و قامتِ خودش پيشوايي می‌کند.** اینجا بحثْ حكومت ظاهري كه نيست. در قد و قامت خودش پيشوايي می‌کند. شما فرض كنيد مثلاً يك مربي درجه سه‎ی فوتبال تا چه اندازه می‌تواند يك فوتباليست را پرورش بدهد؟ در قدوقامت خودش. حالا اگر درجه يك شد، خب ما را می‌آورد بالاتر و در قدوقامت خودش می‌آورد. حالا اگر يك مربي بین‌المللی است، خب فوتباليست را تا آنجا می‌تواند ببَرَد.

**بله، يك وقت فرد با او همراهي نمی‌کند، آن مطلبش جداست. آن مقاماتي كه براي اهل‌بیت عليهم صلوات الله ذکرشده، قد و قامتشان است. پيشوا هستند، يعني در رساندن انسان‌ها به همان‌ها پيشوا هستند، و اين كار از آن‌ها برمی‌آید. حالا بنده تا آخرت را با این‌ها همراهي می‌کنم، خب تا آخرت من با آن‌ها همراهي کرده‌ام؛ حالا اگر همّت كسي بيشتر بود و گفت: تا هر جا هستيد ما با شما هستيم، خب تا هر جا بودند با آن‌ها هست، آن‌ها كه كسي را رد نمی‌کنند.** اين‎كه در خيلي از بيانات داريم كه كسي از درِ شما برنمی‌گردد مگر همه‌اش در سكّه و این‌هاست؟ نه، در همه‎ی حقايق است. كسي از آنجا برگشت داده نمی‌شود؛

لذا اين بيان هم اين را دارد: «فَإنّا بِذلِکَ راضون‏، يا أرحَمَ الرّاحِمين» كه ما توجّه بكنيم. آن وقت ببينيد أصل مطلب همين است كه انسان بتواند اين باورها را شكل بدهد؛ البته اين باورها آثار عملي هم دارد، انسان به هر باوري كه برسد اين باور در صفاتش اثر می‌گذارد، كما اين كه در رفتارش هم اثر می‌گذارد. منتها اصل‌وفرع را نبايد گم بكنيم؛ ولايت اهل‌بیت را دارد و روي ولايت اهل‌بیت متعصّب نيست (زيرا لااقل ما عرب نيستيم ديگر! معلوم است اين تعصّبات نيست) فرض كنيد در رأس اين بزرگوارها «محمد بن ‎عبدالله» است. در عالَمِ بشريت، اين حقيقت است، اين اسم، موضوعيت ندارد، آن سرزمين هم موضوعيت ندارد؛ يعني ايشان از هر سرزميني هم بود، باز همين حقيقت بود. به هر زباني هم تكلّم می‌کرد، باز همين حقيقت بود. اين را يك وقت به سمت اين مسائل دم دستيِ بشري نبريم. خب اگر اين، اصل مطلب هست، و ولايت اصل و خميرمايه و جوهره‎ی بشر است، خودبه‌خود بقيه‎ی چيزها فرع است، به اين معنا كه تا اين هست بقيه‎ی چيزها را با خودش می‌کِشَد.

**همان مثالي را كه عرض كرديم در نظر داشته باشيد. شما فرض كنيد يك وسیله‌ای مثل هواپيما يا اتوبوس كه يك جمعيتي دارند می‌روند و اَمرِ اين جمعیت بالأخره به يك شخصي سپرده شده است. ببينيد اگر آن دستگاه دارد كار خود را خوب انجام می‌دهد و اين افرادي كه در اين سفر هستند با اين دستگاه همراه باشند، این‌ها به مقصد می‌رسند يا نمی‌رسند؟ می‌رسند. حالا مقایسه كنيد يك كسي را که اینجا مريض است با بغل‌دستی‌اش كه مريض نيست؛ بله، اين رنج می‌برد، درد می‌کشد، گرفتاري دارد، درست است ولي تا موقعی که با اين راننده هست و با اين اتوبوس همراهي می‌کند، به مقصد دارد می‌رود.** حالا اگر در اين اتوبوس دو نفر هم باهم دعوا كردند، تا در اتوبوس هستند و خودشان را از اتوبوس جدا نکرده‌اند، با اين كه در اتوبوس دارند باهم دعوا می‌کنند، به مقصد می‌رسند. بله، يك وقت يك كسي از اين راننده و اتوبوس خودش را کلاً جدا می‌کند، آن موقع ديگر با این‌ها همراه نيست.

**خودِ اَمرِ ولايت را به كشتي تشبيه کرده‌اند، و خودشان گفته‌اند كشتي هستند؛ لذا اگر در روايات گفته‌اند گناهان سوخته می‌شود يا اثر نمی‌کند، چيز عجيبي نيست.** ولايت كه يك جلوه‌اش محبت نسبت به اهل‌بیت هست، اگر اين شعله در كسي پا بگيرد مثل همين عالَمِ طبيعت [است]. مگر در عالم طبيعت اگر آتشي فوران بكند، آن وقت مگر ديگر يك خرده چيز در آتش اثر دارد؟ آن وقت شما هر چه زباله هم هست به اين آتش می‌دهید و همه را براي شما پاك می‌کند. پاك می‌کند بلكه آن آتش شعله‌ورتر می‌شود. در عالَمِ انسانيت هم همین‌طور است. اگر انسان اين ولايت را داشته باشد خودبه‌خود از ولايت، محبت می‌جوشد، از محبت به يك ميزاني تبعيت می‌جوشد.

**منتها انسان در عالَمِ بشري گناه و معصيت و این‌ها هم دارد. اين گناه و معصيت در پرتو اين تبعيت و اين ولايت دور می‌شود. مگر اين‎كه خدای‌نکرده يك كسي آن قدر خودش را در عالَمِ گناه رها بكند كه آرام‌آرام ولايت را از دست بدهد. پیش‌ازاین كه از دنيا برود ولايت را از دست بدهد، اين، ممكن است.** انسان شايد ايمان و باورش قوّه و قوّت ندارد، هم نسبت به خداي متعال و هم نسبت به اهل‌بیت، خب خودش را هم در عالم گناه رها می‌کند، آرام‌آرام اين آلودگي گناه بالا می‌کشد و اين را از دايره ولايت خارج می‌کند و از اتوبوس پياده می‌شود. آن موقع ديگر كار خراب شده است. اين دسته روايت هم باز مال كسي است كه در ولايت و محبت باشد، البته روايت محبت باز ممكن است غیر معتقد به ولايت را هم بگيرد؛ يعني حتي آن سنّي كه محبت اهل‌بیت را دارد، از اين بهره‌مند شود؛ و اين چيز عجيبي نيست. اين هيچ به معناي تشويق به گناه نيست، چون جور درنمی‌آید و لذا خلاف اين پيوند است؛ در برخي از جاها گفته‌اند ما قضيه را می‌بُریم، اگر يك كسي این‌طور باشد، مثلاً به‌خصوص در ارتباطِ مؤمنین باهم، اگر مؤمنین باهم ناسازگاري كنند يك تَشَري كه زده‌اند اين است كه پيوندتان را با خودمان قطع می‌کنیم. ما يك مطلبي را گم کرده‌ایم، ما فكر می‌کنیم همه‎ی دعوا روي جهنم است كه خب من حالا گناه بكنم به جهنم می‌روم يا به جهنم نمی‌روم...

اين فرازي كه اینجا داشتيم چه بود؟ «فَاجعَلنا مَعَهُم في ‎الدُّنيا و الآخِرَة و مِنَ ‎المُقَرَّبين» **با اهل‌بیت خيلي از جاها را می‌شود رفت. بنده اگر گناه بكنم خب به بركت محبت و ولايت اهل‌بیت اين گناه را می‌بخشند، حالا در دنيا يا در برزخ يا در قيامت، هر جا، می‌بخشند. ولي خيلي از چيزها از دستم می‌رود. يعني خيلي از كمالات و مقامات و بركاتي كه می‌شد من با اهل‌بیت به‌دست بياورم ديگر به گنه‌کار نمی‌رسد، به‌خصوص گنه‎كاري كه توبه نكند.** بخشي از تفاوتي كه ايجاد می‌شود به خاطر همين است كه اگر ما بخواهيم پا به‌پای اهل‌بیت پيش برويم، تبعيت می‌خواهد. «إن كُنتُم تُحِبّونَ اللهَ فَاتَّبِعوني يُحبِبكُمُ ‎اللهُ» اگر ما به آن مقامات بخواهيم برسيم بايد به‌سرعت خودمان را از گناهان و عالَمِ گناهان فاصله بدهيم، و إلّا تا آخرْ دعوا روي همين است كه من مدام به داخل جهنم می‌اُفتم و دوباره من را بالا می‌آورند. يعني نهایتاً من را به كفِ بهشت می‌آورند. بعد كه كف بهشت نشستم می‌بینم آن بالا چه خبر است!

لذا گاهي ما به اين حواسمان نيست كه **عمده‎ی جهتي كه می‌گویند معصيت نكنيد اين است كه از بالاترها بازمی‌مانیم، و من‎المقربين، انسان از اين كه جزء مقربين درگاه الهي باشد بازمی‌ماند؛ و إلّا اَمرِ جهنم شايد براي معمول شيعيان و دوستان اهل‌بیت امر مشكلي نباشد. بالأخره این‌ها را مقداري در دنيا تحت‌فشار قرار می‌دهند، در هنگام مرگ، در عالم برزخ ...** این‌ها را از آنجا بيرون می‌آورند. منتها و من‎المقربين اگر بخواهد بشود كار و زحمت دارد، زحمت را آن وقت نمی‌شود صرف اين مسائل كرد.

خب در اين ايّام به‌عنوان نمونه عرض می‌کنم. **ببينيد ما كه به لطف خداي متعال به ولايت بلافصل آقا اميرالمؤمنين باور داريم، همين ايام چقدر شادي كرديم!** واقعاً داريم شادي می‌کنیم. چقدر سفره‌ها انداخته می‌شود، چقدر پذیرایی‌ها، چقدر عیدی‌ها، چقدر دل‌ها شاد می‌شود ... فقط ببينيد چقدر بچه‌های ما به اين بهانه شاد می‌شوند! **اين، ساختنِ دنياست؛ يعني باورْ این‌طور دنيا را می‌سازد؛ به خلافِ اين‎كه شما اگر باورها را كنار بگذاريد آن وقت [مثلاً اگر] اقتصاد بخواهد دنيا را بسازد به اين زودی‌ها نمی‌سازد.** شما براي همين شادي بايد دلارها خرج كنيد، بازهم نمی‌شود. درحالی‌که باور این‌طور نيست؛ باور به‌سرعت شادي می‌آورَد، همان طور كه به‌سرعت هم غم می‌آورد، منتها آن غمي كه می‌آورد غمي نيست كه آدم را زمین‌گیر كند. غمي است كه انسان را به سمت يك حقيقت به حركت درمی‌آورد.

لذا همين الآن به بركت این روز كه هست، يك شادي‎ای داريم كه همه‎ی دنيا از آن محروم‌اند. وگرنه به غير از ما چه كسي اين شادي را دارد؟ حالا به‌خصوص ما ایرانی‌ها هم سليقه به خرج می‌دهیم و گاهي عرض و طول آن را هم زياد می‌کنیم. همين است. اگر اهل‌بیت به صحنه‎ی زندگي بيايند همین‌طوری می‌شود. مصیبت‌هایی كه ما داريم مالِ ديگران است. يعني مثلاً اگر ما دو ماه عزاداري می‌کنيم، از كجا جوشيده است؟ اين به خاطر دشمنانِ اهل‌بیت است كه دو ماه ما را عزادار کرده‌اند و إلّا خودِ اهل‌بیت و خودِ دين اگر باشد از درونِ آن‌ها اين چيزها بيرون نمی‌آید. از دين، عيد غدير و عيد فطر و عيد قربان بيرون می‌آید؛ ما در گذر تاريخ يك مقدار مسائلي را كه ديگران سَرِ ما در آورده‌اند، به اشتباه فكر می‌کنیم خودبه‌خود جزء دين ما بوده، و لذا برخی‌ها به ما می‌گویند شما مدام عزاداريد. نه، ما عزادار نيستيم، شما مدام ما را عزادار می‌کنید و إلّا اگر ما را به حال خودمان رها می‌کردند نه ما عزادار بوديم و نه ديگران عزادار بودند.

**بر اين اساس دقت كنيم كه خود قضيه غدير، به دنبال نبوّت، خواست فطري همه‎ی انسان‌هاست؛ كه به لطف خداي متعال ما كه داراي اين پيشوايان بزرگوار هستيم از آن بهره‌مندیم و هر مقدار هم به دنبال این‌ها رفتيم و از دشمنان این‌ها كناره گرفتيم هم در دنيا بهره‌مند شديم و هم ان‌شاءالله در آخرت و ان‌شاءالله به آن قُربي كه خود این‌ها رسيدند -كه حتي در خيال ما هم نمی‌آید كه در آنجا چه حقايقي هست- نائل شويم.**

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**